

میبرند. مثلاً «خداپرستی» بمعنی شناختن خدا و ستودن او میآید و معنی بندگی یا آن معناییکه ما میدهیم از آن خواسته نمیشود. یکی بدوست خود میگوید: «من ترا میپرستم» خواستش آنست که تو را بی اندازه دوست میدارم و بالاتر از دیگران می شناسم، یا يك معنایی نزدیک باین. معنی بندگی یا پروا هیچگاه خواسته نمی شود.

يك دليل اين سخن آنست که چون «میهن پرستی» که بهمان معنای «پرداختن و پروا کردن» می باشد گفته میشود کسانی آزر دگی نموده می گویند: «میهن چیست» که آدمی آنرا بپرستد؟!...» پیداست که پرستش را جز بهمان معنای ناروشن پنداری نمی شناسند. در جاییکه از کلمه «پرستار» این معنی را نمی خواهند و آن را بمعنی «خدمتکار» بکار می برند. از اینسوی در کلمه «سرپرست» باز معنی را دیگر گردانیده و آن را بجای «آقا» و سررشته دار میآورند.

ششم: بسیاری از کلمه ها بکار می رود بی آنکه معنای روشنی دارد، مثلاً «آزم» که بهمان معنی است که امروز «شرافت» می نامند و یکی از کلمه هایست که نیاز بآنها میداریم، چون با کلمه «شرم» هم سجع تواند بود همیشه در پشت سر آن می آورند: «شرم و آزم نداری؟!...»، و اگر شما برسید معنای آن چیست پاسخ درستی نخواهید شنید.

در کتابها مینویسند: «دمار از روزگارش در آورد» اگر برسید: دمار چیست؟!.. پاسخ درستی نخواهید شنید.

می گویند: «درخت برومند»: و چون معنایش را نمیدانند، آن را بغلط با پیش باء میخوانند (در جاییکه باز براء و خود بمعنی «باردار» میباشد). می گویند: «شیرگران»، چون معنایش را نمیدانند بغلط باز بر غین میخوانند (درجایی که از همان ریشه غریدن و با پیش غین می باشد).

می گویند: «سلام غرابی داد» این را هم ندانسته و باز بر غین میخوانند و بسیاری آنرا يك کلمه عربی می پندارند (درجاییکه از همان ریشه غریدن میآید و

«سلام غرا» نادرست ولی «آواز غرا» درست میباشد.

يك نتیجه بداین نابسامانی آنست که کلمه هارا در همه جا بکار نمیتوانند برد. مثلا «غران» را چون معنایش نمی شناسند ویژه شیر می پندارند و جز در پی آن نمی توانند آورد. در جاییکه آنرا در هر چیز «غرانی» توان آورد.

کلمه «بیهوده» همیشه در فارسی بکار میرود. ولی اگر بپرسید «هوده» بچه معنی است پاسخ نمی ندهید شنید. ولی در جاییکه به معنی نتیجه گرفته شود «باهوده» نیز توان گفت و در همه جا آنرا توان بکار برد.

هشتم : بسیاری از کلمه ها که معنی هاشان بهم نزدیک است ولی جدایی در میانه میدارند بهم آمیخته شده و جدایشان از میان رفته . مثلا بیم و ترس و هراس را که هر یکی معنای جدایی میدارد (بیم ترسیدن از یک زیانست که گمان میرود و درست بهمان معنی نگرانی می باشد و ترس همان معنی شناخته خود و هراس ترس سخت است) بهم می آمیزند .

همچنین آراستن و پیراستن را که آن یکی به معنی شناخته خود و این یکی بمعنی پاکیزه گردانیدنست یکی گرفته میشود.

همچنین توانستن و یارستن که آن یکی بمعنی شناخته خود و این یکی بمعنی دلیری کردنست بهم آمیخته می گردد.

همین نابسامانی چندان دامنه دار است که برای گفتگو از آن یک کتاب یادفتر در بایست است یکی از زمینه های آن «گونه ها» (صفتها) است که در بیشتر آنها این درهمی رخ داده . ببینید : سخت - دشوار ، سفت - سخت ، بزرگ - سترک ، بلند - دراز ، تند - تیز ، تند - زود ، راست - درست ، هردوتا که باهم گرفته شود معنی شان نزدیک می باشد از این رو همیشه بهم آمیخته شود.

میگویند : «این کاربرد من سخت است» در جاییکه باید بگویند «دشوار است» . می گویند : «رخت بلندی پوشیده بود» در جایی که باید بگویند : «رخت درازی» میگویند : «این سخن درست نیست» در جایی که باید بگویند : «راست نیست» .

همچنین در آن دیگرها و همچنین درهمه «گونه ها» که این درهم آمیزی رواج بسیار می دارد و کسی اگر نیک سنجد خیره ماند. در این باره بهترین راه پیدا کردن آخشیح کلمه است که برهنمایی آن معنی درست کلمه دانسته شود. مثلا برای آنکه جدایی میانه سخت و دشوار و سفت شناخته گردد باید آخشیح هر یکی از آنها دانسته شود.

بدینسان : سخت - سست ، دشوار - آسان ، سفت - شول . جمله « این کار بر من سخت است » را که گفتیم غلط است برای آنست که در آنجا بجای سخت آخشیح آنرا (که سست باشد) نتوان آورد. نتوان گفت : « این کار بر من سست نیست » ولی اگر گفته شود « این کار بر من دشوار است » توان آخشیح کلمه را آورد و چنین گفت : « این کار بر من آسان نیست ». این آزمایش را درهمه جا بکار توان برد. ۱ - ۲

باید زبان را درست گردانید.

آقای کسمایی در نامه دیگری مینویسد : « امروز تکانی را که پیمان می - خواست در توده پدیدار است و طرفداران پیمان در شهرستانها میکوشند بیاری خدا این تکان را بزرگتر و تواناتر گردانند و چون اکثریت آشنایی بزبان

۱ - این نابسامانیهای زبان و آنچه پس از این یاد کرده خواهد شد در یک نشستی که ماهی دو بار بر پا میشود و یکی از باشندگان آن آقای خراسانیست بگفتگو گزارده شده و آقایان بادانش و اندیشه خودیآوری بسیار بروشن گردیدن زمینهها نموده اند و چون این زمینه درهمی «گونه ها» در نتیجه یادآوری آقای خراسانیست و ایشان در این باره جستجوی بسیاری کرده و آگاهیهای سودمندی بدست آورده اند خواسته ایم که گفتار جداگانه ای در این زمینه نوشته و برای چاپ شدن در پیمان بفرستند.

۲ - پیمان سال ۷ : ۱۶۹ تا ۱۷۵

مهنامه ندارند از نقطه نظر پیشرفت کار و گرفتن نتیجه ناگزیرم پیشنهاد نمایم که چون اکثریت توده بزبان روزنامه‌ها بیشتر آشنایی دارند - چه شود برای چند ماهی بویژه در قسمت (امروز چه باید کرد) و مانده‌های آن پیمان نیز بزبان توده نوشته شود که مردم بخوانند و همفکری دریغ نگویند...»

می‌گویم: از نخست داستان زبان يك رنجی برای ما بوده. از يكسو ناگزیریم زبان را درست گردانیم. از يكسو همین مایه دشواری زبان مهنامه و گله‌مندی خوانندگان میشود.

چنانکه بارها نوشته‌ایم زبانیکه امروز هست و روزنامه‌ها با آن نوشته میشود بیمار است و نحواست ما را پیش نخواهد برد. در همین شماره ما يك نمونه نیکی از بیماری و ناتوانی آن نشان داده‌ایم. کلمه‌های کمیته، کمیسیون، کنگره، حزب و مانند اینها نام‌هایشان از این زبان چیست؟.. آیا میتوان برای آنها فارسی پدید آورد؟!..

زبانیکه نمیتواند کلمه‌هایی را ترجمه کند و معنی‌های آنرا بفهماند چگونه خواهد توانست کار ما را که فهمانیدن هزاران معنی‌های بسیار باریک و ارجدار است پیش برد؟!.. ما ناگزیریم برای خود زبان درستی داریم. ناگزیریم فارسی را درست‌ترین و آراسته‌ترین زبانها گردانیم و راه این کار همینست که پیش گرفته‌ایم. می‌باید از يك راه دانشمندانه‌ای پیش رویم.

چند سال پیش که ما از آلودگی فارسی سخن راندیم و درستی آنرا خواستیم یکدسته بیمایگانی بهوس افتاده و کار را در دسترس هر کس پنداشته انجمن‌ها ساختند و چند زمانی نشستند و برخاستند و بیمایگی خود را بهمه نشان دادند. آنان پی کار خود رفتند، ولی ما هستیم و خواهیم بود ورشته از دست نخواهیم هشت.

لیکن از اینسو پیشنهاد آقای کسمایی نیز سنجیده و بجاست. کسانیکه مهنامه را تازه میخوانند این زبان برای آنان دشوار است و ما نباید این نکته

را از دیده دور داریم ، و جای سپاس است که زمینه برای پذیرفتن این پیشنهاد آماده می‌باشد. زیرا امروزها که نشستهایی برپا میشود و گفتگوهایی در آنها میرود بیشتر گفتارهای پیمان سخنانیست که در آن نشستهها گفته شده و ما درخواست آقای کسمایی را پذیرفته و آنها را بهمان زبانیکه گفته شده در پیمان خواهیم نوشت. از جمله برای شماره ششم گفتار درازی زیر عنوان «آینده ما چه خواهد بود؟...» آماده می‌گردانیم.^۱

جداییها میانه کلمهها

ما در نوشته‌های خود هر کلمه‌ای را در يك معنی ویژه‌ای آوریم، و کلمه‌هاییکه معنی‌های آنها بهم نزدیکست ما جدایی در میانه آنها گزاریم. برای آگاهی خوانندگان برخی از آنها را یاد می‌کنیم:

۱- آراستن و پیراستن: امروز کمتر جدایی میانه این دو کلمه گزارده میشود. ولی ما هر یکی را بمعنی دیگری می‌آوریم. بدینسان: آراستن بمعنی زینت کردنست. پیراستن بمعنی پاک کردن می‌باشد. این دو معنی از هم جداست. ولی چون گاهی گفته میشود: «بآرایش و پیرایش پرداخت» یا گفته میشود: «خود را آراست و پیراست» از اینجا آنها را بهم آمیخته و هر دو را بيك معنی پنداشته‌اند. این جمله که می‌گویند: «پیرایه برو بستند» غلط است. خود کلمه «پیرایه» بمعنی است.

۲- یارستن و توانستن: این دو را هم بيك معنی بکار می‌برند. ولی ما هر کدام را بمعنی دیگری آوریم، بدینسان:

یارستن بيك کاری جسارت داشتن است. توانستن بيك کاری قادر بودن

۱- پیمان سال ۷ : ۳۵۱ - ۳۵۲

میباشد «فلان کار را تواند ولی نیارد».

این جمله که می گویند: «یارا ندارد فلان کار را کند» غلط است باید گفت «یارا نیست»^۱.

پرسش و پاسخ

پرسش:

اسم مصدر آفریدن را همه نویسندگان قدیماً آفرینش نوشته اند تا این اواخر در پیمان هم همینطور نوشته میشد ولی اخیراً مدتی است آفرش نوشته میشود چون چیزی در این باره در پیمان نوشته نشده من برای فهمیدن محل اشتقاق آن اندیشه بسیار کردم ولی فکرم بجایی نرسید

ولی در آفرینش ظاهر اینست کلمه آفریدن که مصدر آفریننده است از آفرین آمده که پس از الحاق د - و - ن مصدری آفریندن شده بعد بهر ملاحظه است ن اول را که جوهر کلمه است انداخته آفریدن گفته اند ولی در اسم خاص آن نون حذف شده را آورده و حرف ن د ه را که علامت اسم فاعل است به آخر آن علاوه کرده آفریننده گفته اند و همچنین در اسم مصدر نیز حرف ش را که علامت آن است با آخر کلمه آفرین افزوده اند آفرینش شده

در کلمه گزیدن گزیننده گزینش نیز عیناً مثل آفریدن آفرینش عمل شده ولی در کلمه آکندن که نون جوهر کلمه در سر جای خود باقی مانده در اسم خاص و اسم مصدر مانند آن آکننده و آکنش آمده

اما کلمه بیننده و بینش باید از بین و یا بینا گرفته شده باشد زیرا ظاهراً دیدن که مصدر بیننده است تناسبی با آنها ندارد

۱ - پشت جلد شماره ششم سال هفتم پیمان

اینها اندیشه‌های خودروی بنده است که البته صحت و سقم آنها در نظر آن استاد بزرگوار بهتر روشن است مستدعی است اگر مقتضی باشد راجع بمحل اشتقاق آفرش چیزی در پیمان مرقوم فرمائید که مورد استفاده عموم بشود.

ناصر روانی

پاسخ :

نخست باید دانست که بسیاری از کارهای زبان فارسی دو ریشه یا بهتر گویم: دو رویه - میدارد که جدا شده‌ها برخی از آن و برخی از این آید. مثلا ریختن و ریزیدن دو رویه یک ریشه است که از آن یکی: ریخت، میریخت، ریخته شده، خواهد ریخت - و از این یکی: می‌ریزد، بریز، ریزش می‌آید. همینست حال درنوشتن و نویسدن، گفتن و گویدن، کوفتن و کوبیدن، هشتن و هلیدن، گسیختن و گسیلدن، پختن و پزیدن، نهفتن و نهانیدن، شنیدن و شنودن و بسیار مانند اینها.

بگمان ما آفریدن و آفرینیدن، و دیدن و بینیدن، و گزیدن و گزینیدن نیز از اینگونه است. زیرا از اینها از هر یکی جدا شده‌هایی می‌آید. مثلا از آفریدن: آفرید، می‌آفرید، آفریده شده، خواهد آفرید، و از آفرینیدن: می‌آفریند، بیافرین، آفریننده، آفرینش آورده میشود.

دوم باید دانست که این یکی از نابسامانیهای زبان فارسی است و ما بر آنیم که کم کم و تا میتوانیم از اینها بکاهیم. بدینسان که تا میتوانیم از دو ریشه یکی را برگزیده همه جدا شده‌ها را از آن بیاوریم. پیش از همه این کار را با آفریدن کردیم که خواستیم همه جدا شده‌ها را از یک ریشه آوریم.

سوم باید دانست از دو رویه هر کاری (هر فعلی) رویه دوم درست تر است و باید آن را برگزید و همه جدا شده‌ها را از آن آورد. مثلا در نوشتن و نویسدن، این رویه دوم درست تر است و ما توانیم همه جدا شده‌ها را از آن

آوریم و بگوییم: نویسید، مینویسید و همچنان. از رویه نخست چنین کاری نتوانیم. لیکن از آفریدن ما رویه نخست را گرفتیم. زیرا دیدیم کلمه «آفرین» که بمعنی بنیک داشتن (تحسین) میآید، اگر بخواهیم آن را بر رویه کار آوریم و جدا شده‌ها سازیم و مثلاً بگوییم: «آفرینید» «بیافرین» در میانه بهم آمیختگی پیدا خواهد شد. از ایشرو رویه یکم را برگزیدیم. از این گذشته آن را سبکتر و بهتر دیدیم. اینست داستان کلمه «آفرینش»^۱.

پسوندها

در زبانهای آریایی که فارسی هم از آنهاست پسوند و پیشوند ارج بسیار دارد و یکی از چیزهایی که زبانرا توانگر گردانده‌مینست. در فارسی بیش از ۴۰ پسوند و پیشوند هست که برخی از آنها کنونهم بکار میرود ولی بسیاری از کار افتاده و یا در همه جا بکار نمیرود. یکی از کارهایی که باید بکنیم آنست که اینها را روان گردانیم و اینست می‌خواهیم از یکایک آنها گفتگو کنیم و چون پسوندها بیشتر و هنایندتر میباشد اینست آنها را جلوتر می‌اندازیم:

۱- آر: این پسوند فزونی یا پی‌همی یک کار را نشاندهد: کشتار، گفتار، دیدار، کردار، جستار و مانند اینها که بمعنی کشتن بسیار و گفتن و دیدن و کردن و رفتن و جستن پی‌هم میباشد.

این پسوند اکنون در فارسی بکار میرود. ولی دو کمی میدارد که می‌باید برداشته شود: یکی اینکه بمعنی دیگری هم می‌آید: چون خریدار، نمودار، پدیدار، گرفتار که غلطست و باید باین معنی خرنده، نماینده، پدید، گرفته آورد.

۱- پیمان سال ۷: ۴۷۲-۴۷۳

دیگری اینکه پسوند را در همه جا بکار نمی‌برند که باید برد، مثلاً باید نوشتار، خواندار، خوردار و مانند اینها را نیز آورد.

۲- آد: این پسوند یکدسته ای را که برای يك کاری باهم شده باشند می‌نهماند: نویساد، پراد، سگالاد، کوشاد، که بمعنی یکدسته‌ای که برای نوشتن یا پریدن یا سگالیدن یا کوشیدن پدید آورده شده. این را هم باید در همه جا آورد و روان گردانید باید گفت: باهماد (کسانی که برای باهمیدن و دست بهمدادن یکی شده‌اند - جمعیت): جنگاد (کسانی که برای جنگیدن همدست شده‌اند - سپاه) همچنین در مانندهای اینها.

۳- آك: این پسوند معنی «یکچیزیکه عادتاً بيك کاری می‌رود» را می‌فهماند مثلاً «خوراك» معنایش «چیزهاییکه عادتاً می‌خورند» و «پوشاك» معنایش «چیزهایی که عادتاً می‌پوشند» است. می‌گوییم: «جو خوراك آدمی نیست» یا «پوستین پوشاك تابستان نیست». نه آنست که آدمی جو نتواند خورد، یا در تابستان پوستین نتوان پوشید. آدمی جو تواند خورد، در تابستان پوستین توان پوشید. ولی عادتاً نمی‌خورند و نمی‌پوشند. در اینجا است که جدایی میانه «خوردنی» و «خوراك» و پوشیدنی و «پوشاك» روشن می‌گردد.

لیکن این پسوند در فارسی تنها در دو کلمه بالایی آورده میشود و این بیجاست. باید آنرا بهمین معنی در همه جا بکار برد. ما در فارسی به‌چنین پسوندی نیاز بسیار داریم و نباید از آن بهره جوییم. برای چیست که خوراك و پوشاك گفته شود و کلمه‌های دیگری گفته نشود؟! اینک کلمه‌های پایین را برای مثل یادآوری مینماییم:

آموزاك: چیزهاییکه آموزند (تعلیمات)

داراك: چیزهاییکه دارند (ما اینرا بجای مال بکار می‌بریم ولی پیدا است که با آن اندك جدایی میدارد).

خواناك : چیزهایی که میخوانند.

نویساک : چیزهایی که نویسند.

کاشاک : چیزهایی که میکارند.

اکنون «چاپیدن» در فارسی بمعنی تاخت و تاراج بکار میرود. ولی کلمه باین معنی ترکیست. ما در فارسی نیازی نمیداریم و بهتر است «چاپیدن» بمعنی چاپ کردن بکار بریم و در آنحال «چاپاک» بمعنی مضبوطات خواهد بود.

۴- دیس: یکی دیگر از پسوندهای فارسی «دیس» است این پسوند ماننده یکچیزی را که برای نشان دادن آن بسازند «می فهماند». مثلاً: تندیس ماننده تن کسی که برای نشان دادن او بسازند (مجسمه). همچنین ما میتوانیم اسبدیس، شتردیس، گاودیس، درخت دیس، گلدیس و مانند اینها را نیز بیاوریم. اگر تنها سربك آدمی را ساخته اند میتوان سردیس گفت.

۵- ین: این نیز از پسوندهاست و معنی «پدید آمده از یک چیزی را» می-فهماند. مثلاً نان جوین: نانیکه از جو پخته اند. از اینگونه است: چوبین، آهنین، رویین، پولادین، پشمین، ابریشمین، زرین، مسین، بلورین، گلین و مانند اینها.

به این پسوند ما نیاز بسیار میداریم و برای آنکه نیک بهره مند گردیم باید نابسامانیهای آنرا که در زیر یاد کرده میشود بکنار گردانیم.

۱- درهمه جا نمی آید و ما باید آنرا درهمه جا بیاوریم، مثلاً برنجین، سرین، گندمین، گیاهین، خاکین، گوشتین و هرچه مانند اینهاست بیاوریم.

۲- برخی کلمه ها را که بیرون از اینمعنی است کنار گزارده بیاوریم. مثلاً خونین، چرکین، ننگین، رنگین نگوئیم. زیرا آنمعنی که برای پسوند یاد کردیم در اینها نیست («خونین» چیزی را که از خون ساخته شده نمی گوئیم). در این کلمه ها باید خون آلود، چرک آلود، تنگ آور، رنگ گرفته بگوئیم.

۳- کلمه «سنگین» که بمعنی گران (آخشیج سبک) آورده میشود پاک غلطت و بکنار گزاریم. در اینمعنی همان کلمه «گران» را بکاربرده «سنگین» را بمعنی «ساخته شده از سنگ» بیاوریم که در بسیار جاها بآن تیازمیداریم.

۴- کلمه «شیرین» که آخشیج تلخ باشد نیز غلطت. آن را باید از این معنی بیرون آورده در معنی درست خودش که «ساخته شده از شیر» است وما نیاز باین معنی آن میداریم که از کلمه «لبنیات» بی نیاز گردیم بکار بریم^۱.

www.esnips.com/web/KetabHayeMohem

روزنامه پرچم روزانه

روزنامه پرچم (روزانه) از روز یکشنبه پنجم بهمن ۱۳۲۰ آغاز گردیده و تا هفده آذر ۱۳۲۱ پراکنده شده که رویهم ۲۵۴ شماره چاپ شده است. در پرچم روزانه که روش نویسش آن بسزبان عادیست و گفتارها چنان ساده و همه فهم نوشته شده کمتر در پیرامون زبان گفتگو بمیان آمده است زیرا هدف آن چیز دیگری بوده است. با اینهمه کمابیش بزبان و پیراستن آن نیز پرداخته شده و بویژه درباره الفبا چند گفتار چاپ گردیده است.

ما آنچه درباره زبان و الفبا در پرچم روزانه آمده است در اینجا گرد آورده ایم تا همه آنچه کسروی درباره زبان نوشته در دسترس باشد.

گزارش یا گذارش

ما چون «گزاردن» و مشتقات آنرا با زاء می‌نویسیم از اینجا ایرادهای گوناگون برخاسته.

یکی می‌گوید: چرا شما آنرا با زاء می‌نویسید در حالیکه دیگران با ذال می‌نویسند؟!... دیگری می‌گوید: چرا آن را با زاء ولی «گذاشتن» را با ذال می‌نویسید؟!... دیگری می‌گوید: چرا در یکجای روزنامه آنرا با زاء و در جای دیگرش با ذال می‌نویسید?..

می‌گوییم: «گزاردن» با زاء و «گذاشتن» با ذال است. این دو با هم جدایی دارد که ما آن را از اصل پهلویشان می‌فهمیم. «گزاردن» در پهلوی «وچارتن» و «گذاشتن» در آن «وترتن» بوده جیم تبدیل به زاء و تا تبدیل به ذال یافته. این پاسخ آن دو ایراد یکم و دوم است.

اما ایراد سوم ما در نوشته‌های خود آن را با زاء می‌آوریم. ولی در خبرهای فارسی که از اداره انتشارات داده میشود چون با ذال می‌نویسند ما نیز به انسان چاپ میکنیم^۱.

کلمات بنده و چاکر از کی بایران وارد شده؟!

«... کلمه‌های بنده و چاکر عیناً ترجمه تحت‌اللفظی عبد و غلام عربی و جانشین همان کلمات است و این دو لفظ بردگی و بندگی کی از مرز کشور ما گذشته و از صفات کدامین قوم بوده و کی بما سرایت کرده سخنانی است که نظر دقت مورخین و نویسندگان را بیش از هر چیز جلب مینماید.

اما در اینکه رواج دهنده اینگونه کلمات شعرا و ادباء بوده هیچ شك و شبهه نیست... کلمات بنده، چاکر، کنیز، جان‌نثار، خانزاد، کمترین، کمینه، غلام و نظایر آن که در سخنان روزمره و در نامه‌های عادی ما معمول است و توجهی هم بغلام رضا و غلام‌حسین و غلام‌علی و عباس‌قلی و جعفرقلی و شاه‌قلی و نجفقلی و آقاقلی و حضرتقلی و خانقلی‌ها نمائیم آیا اینها ترجمه تحت‌اللفظی عبدالرضا و عبدالحسین و عبدالعباس و عبدالجعفر و غیره نیست؟ آیا معنی آقاقلی و حضرتقلی و خانقلی و بیک‌قلی غیر از اینست که صاحبان آنها بنده و بندگان آقا و حضرت و خان و بیک و میرزا و غیره هستند.

خدایا این داغ بردگی را، که به پیشانی ما زده؟ مگر لباس بندگی از روز نخست بشامت ایرانی دوخته شده! و ما باید تا عمر داریم در زیر این الفاظ بی‌معنی و موهون جان بسپاریم... خلاصه این موضوع رشته درازی دارد و همانطور که وقتی در پیمان نوشته‌میشد: من از خان و میرزا بیزارم کنون وقت آن است که در پرچم نوشته شود من از بنده و چاکر و امثال آن بیزارم تا یواش یواش مردم ببندگی خاتمه داده و در مکالمات و مکاتبات عوض بنده «من» و عوض جناب‌عالی (شما) گفته و بنویسند و اولیاء امور هم پیشنهادی بمجلس نموده و مانند القاب و عنوانها اینگونه کلمات بی‌معنی را لغو نمایند.

از تبریز ح - ۵۱

۱- این کوتاه‌شده گفتار بلندتری است. گ. آ

پرچم: بنویسنده سپاس می‌گزاریم: اینگونه کلمات بسیار است و هر یکی یادگار دوره‌های زبونی و بدبختی می‌باشد. مثلاً همان «قربانت شوم» یادگار زمانهای بت‌پرستی است که مردم می‌پنداشته‌اند خدایانشان حسودند و بدارایی و خوشبختی مردم حسد می‌برند و بآنان بلا می‌فرستند این بود برای جلوگیری قربانی‌هایی برای خدایان می‌گزاردند: گوسفند سر می‌بریدند، عطریات می‌سوزانیدند، چیزهای گرانبها در معبد آن خدایان می‌آویختند. این داستان قربانی از آنزمان بازمانده و خود یادگار يك عقیده بسیار پست و شومی می‌باشد و شما آنها را ببینید که در میان ایرانیان اینهمه رواج دارد: «قربانت بروم» «تصدقت شوم» «بلاگردانت باشم» «فدایت کردم».

عبارت «بچشم» یا «بروی چشم» یا «بروی سر» یادگار زمانهاییست که چون در جنگ اسیر می‌گرفته‌اند و آنها را نزد پادشاه یا سرکرده می‌آورده‌اند پای خود را بروی سر یا چشم آنها می‌گزارده. چنان عادت پست و شومی یادگار از میان ایرانیان نرفته است و پیایی بر سر زبان دارند: «قدم بروی چشم گزاردید» «بروی چشم ما جا دارید» مانند اینها را بسیار توان پیدا کرد. اما درباره برانداختن آنها بجای آنکه از دولت یا از مجلس درخواستی بشود خود ما با يك تکانی میتوانیم اینها را از میان ببریم. ما از سالها اینها را کنار گزارده‌ایم و اگر پافشاری کنیم دیگران هم کنار خواهند گذاشت. بهتر است در این زمینه هم گفتارهایی فرستاده شود که ما در پرچم بچاپ رسانیم.

کلمات زشت را میتوان از میان برداشت

«... کلمات رکیک انواع زیادی دارد. بسیاری از حاجیهای مقدس...

مشهدیها و کربلائیها... بعضی درس خواندگان... بسیاری ازدکانداران و اهل بازار در هر ساعتی چندین بار بدون جهت نام پساك پروردگار را بزبان میآوردند و... در میان صحبت بگمان خودشان از راه شوخی بهمدیگر کلماتی میگویند که بسی شرم آور و قبیح اندر قبیح است. از آنسوی ویل گردان و اطفال بازاری در کوچه‌ها بهمدیگر چه کلمات رکیکی میگویند که همگی آگاهیم...

آقای کسروی شما که راهنمای راه رستگاری هستید و دردهای اجتماعی را بخوبی تشخیص و راه درمان و چاره را می‌گویید در این باره چه باید کرد؟
آذرشهر - حقانی - غلامحسین اسکونی

پرچم: یکی از زشتیها که در ایران رواج دارد دشنامها و جمله‌های زشتیست که پیاپی بزبانها می‌رود؛ انبوه مردم در گفتگو بدو چیز گرفتارند. سوگند خوردن که بی آنکه نیازی باشد پیاپی نام خدا را بزبان می‌رانند و احترام آنها نگاه نمیدارند. گذشته از سوگندهای ساختگی دیگری که خودشان دارند. دیگری دشنام دادن که رواج فراوان دارد. باید با هر دوی اینها نبرد کرد. در پرچم گفتارهایی در این زمینه‌ها خواهیم نوشت و باید هر کسی نیز با ما در این راه همکاری نماید و هر کسی باندازه توانایی خود مردم را بزشتی اینها متوجه گرداند. راه چاره اینست^۱.

شرق، غرب، شمال، جنوب

در فارسی شمال و جنوب را چه باید گفت؟..

آقای فاریابی دوست از رشت چنین می‌نویسد: خاور و باختر بمعنی

۱- کوتاه شده است. گ.آ

۲- پرچم روزانه شماره ۱۲۳: ۱ - ۲

شرق و غرب که فرهنگستان تصویب کرده و دیگران بکار می‌برند چرا شما آنها را بکار نمی‌برید؟!..

می‌گویم: خاور و باختر بمعنی شرق و غرب درست نیست و اینست ما آنها را بکار نمی‌بریم، این موضوع یکداستان درازی دارد که باید بنویسیم تا از یکسو معنی درست خاور و باختر روشن گردد و از یکسو نمونه‌ای از خامی‌کار-های فرهنگستان در دست باشد و برای آنکه زمینه گفتگو آماده شود بیک پرسش می‌پردازیم، و آن اینکه: «در فارسی شمال و جنوب را چه باید گفت؟!..» و دوست میداریم که خوانندگان در این گفتگو شرکت کنند و هر کسی که نامهای فارسی این دو کلمه را پیدا کند و بنویسد ما بنام قدردانی از دانش او شش ماه شماره‌های پرچم را برایش خواهیم فرستاد.

در فرهنگها نامهای فارسی این دو کلمه پیدا نمی‌شود و فرهنگستان نیز چون نمیدانسته آنها را بحال خود گزارده. ولی آیا توان پنداشت که در یک زبانی همچون فارسی که زبان یک توده کهن و بزرگی بوده برای شمال و جنوب نامی نبوده باشد؟!..

آیا توان پنداشت که ایرانیان باستان شمال و جنوب را نمی-شناخته‌اند؟!..

ما تا کنون در پرچم از زبان گفتگو نمی‌کردیم در حالی که پیراستن زبان یکی از مقصودهای ماست. چون در پیمان از این زمینه گفتگو بسیار رفته است در پرچم بآن نمی‌پرداختیم ولی اکنون ناگزیریم در پرچم نیز بآن پردازیم و دری برای این گفتگو در روزنامه باز کنیم زیرا چون می‌خواهیم بیاری خدا الفبارا دیگر گردانیم یکی از تصمیم‌ها که گرفته شده اینست که با آن الفبا جز زبان پیراسته شده (زبان درست فارسی) را ننویسیم. اینست بساید از آن زمینه هم سخن رانیم و اینک از همین جا بآن بحث آغاز می‌کنیم. در این میان خوانندگان خواهند دانست که معنی پیراستن زبان چیست و از چه راه می‌توان بآن پرداخت،

نیز خواهند دانست که آن راهیکه فرهنگستان پیش گرفته بود راه راستی نبود و اگر همچنان پیش رفتی به آشفتگی زبان افزودی^۱.

پرسش و پاسخ

۱- «عقیده» را بفارسی چه میگویند؟

۲- «خجسته» در پارسی چه معنایی دارد؟ اگر بمعنی مبارک است پس «دوست خجسته» و مانند آن که بکار برده‌اید یعنی چه؟

۳- در واژه‌های پارسی تشدید بوده است؟ یا واژه‌های پارسی مشدد پیش از این بدون تشدید مثلاً «فرخ» را «فررخ» می‌گفته‌اند؟ اگر در پارسی عملی شده کنون نیز لازم است که در الفبای نوین نشانه‌ای یا حرفی برایش برگزیده شود.

نیز گمان میکنم اگر بجا بدانید چون پیراستن زبان هم خود بخود لازم است و هم بکار افتادن الفبای نوین چنانکه نوشته‌اید بایستی آنرا در بردارد نکاتی را که درباره دستور زبان از کارهای سه‌گانه پیشوند و پسوند و مانند آن در پیمان چاپ شده خوبست در پرچم نیز بچاب رسانید که راه پیراسته شدن زبان پارسی بازتر گردد و زبان همگام خط پیش‌رود - خواستم یادآوری است.

اهواز - محمد علی جزایری

پرچم : ۱- عقیده را بفارسی «باور» باید گفت.

۲- «خجسته» از کلمه‌هاییست که معنایش نیک روشن نبوده و آنرا بمعنی برگزیده و مبارک و مانند اینها بکار می‌بردند ولی ما آن را تنها بمعنی مبارک گرفتیم که در معنای دیگری بکار نرود. اگر در معنای دیگری بکار رفته پیش از

۱- پرچم روزانه شماره ۱۴۴ : ۱

این بوده. ما این رفتار را با بسیاری از کلمه‌ها کرده‌ایم. مثلاً نگاشتن را دیگران بمعنی نوشتن می‌آورند و این در کتابها و روزنامه‌ها فراوانست و یک زمانی خود من نیز بآن معنی آورده‌ام ولی سپس آنرا بمعنی «نقش کردن» که معنای اصلی و درست اوست گرفته‌ایم که دیگر بمعنی نوشتن نیاوریم.

۳- در برخی از کلمه‌های فارسی «تشدید» دیده میشود و ما نباید آنرا نپذیریم. چیزی که هست چون این گونه کلمه‌ها زیاد نیست شاید در القبای نوین نیازی به يك علامت خاصی پیدا نکرده آنرا دوبار آوردن حرف بفهمانیم.

پیراستن زبان فارسی و یک زبان برگزیده و توانا گردانیدن آن یکی از خواسته‌های مهم ماست و از آن چشم نخواهیم پوشید. اینکه تاکنون در پرچم برای آن جا باز نکرده‌ایم باین جهت بوده که نخواسته‌ایم همه آرزوهای خود را در یکبار شرح دهیم و گرنه در پرچم نیز از داستان زبان سخن نخواهیم راند و از آقای جزایری خشنودیم که این دلبستگی را با مقاصد ما می‌فرمایند. پس از خدا همین پشتیبانهای پاکدلانه مردان پاکدرون و غیرتمند است که ما را امیدمند بفیروزی میگرداند.^۱

باید الفباء دیگر گردد

یکی از موضوع‌هایی که سالها در ایران گفتگو شده دیگر گردانیدن الفباست. این یکی از آرزوهای توده میباشد.

ما می‌خواهیم اینرا در پرچم بگفتگو گزاریم. بگفتگو گزاریم که زمینه آماده گردد و آنرا بکار بندیم. چنانکه در پیراستن زبان (اصلاح زبان) زمینه را آماده گردانیده خود بآن برخاستیم اینرا خود بکار توانیم بست. لیکن باید گفتگو‌هایی

شود و يك الفبای نيك و درستی آماده گردد.

آنست این در را در پرچم بازمی کنیم که هر کس از خوانندگان اندیشه خود را بنویسد. نیز اگر کسانی نقاشند و میتوانند الفبایی درست کرده پیشنهاد نمایند ما خود بچند سخن می پردازیم.

۱- بی گفتگوست که الفبای کنونی نارساست و باید آنرا دیگر گردانیم. در این باره بسختی نیاز نیست و هر چه اینکار بدیر افتد بزبان ما خواهد بود. کسانی میگویند: اگر الفبا را تغییر دهیم ادبیات ما از میان خواهد رفت. میگوییم: نمیدانم ادبیات چیست و شما چه معنایی را از آن میخواهید؟! اگر مقصودتان کتابهاست، کتابهایی که در زبان فارسی است بیشتر آنها زیانمند است و یکی از سودهایی که ما از تغییر الفبا چشم میداریم از میان رفتن این کتابهای شوم و پست است. دشمنان ما بسیار آرزو مندند که ما آنها را نگاهداریم و از آلودگیها و پستیهای زمان مغول پاک نشویم. ولی ما خود باید خود را رهبر گردانیده این یادگارهای پست زمانهای گذشته را نابود گردانیم. اما کتابهای سودمند، آنها چون بسیار نیست باسانی توانیم با الفبای نوین بچاپ رسانیم.

بهر حال این بهانه ایست که می آورند و باید گوش نداد. شما هر اصلاحی را که پیشنهاد نمایید يك چنین بهانه ای در برابرش خواهند آورد.

۲- بسیاری از کسانی که از اصلاح الفبا سخن رانده اند چنین خواسته اند که با الفبای کنونی دستی برند و آن را نیکوتر گردانیده يك الفبای تازه ای سازند. ما میگوییم: این بیهوده است. این الفبا درخور اصلاح نیست اگر می-خواهیم کاری کنیم یکبارگی یکچیز درست و رسایی پدید آوریم. یکشرطی که در الفبای نوین منظور باید بود نوشته شدن آن از چپ بر راست می باشد که در این الفبا نشدنیست.

خواستم آنست که از این زمینه هم بگفتگویی یا پیشنهادی نیاز نیست.

۳- ما ناگزیر نیستیم که الفبای لاتین را بپذیریم. ما را چشده که همیشه از اروپاییان بگیریم؟! یکبار هم ماکار بهتری کنیم و آنان از ما بگیرند. اگر کسانی بتوانند يك الفبای درست تر و بهتری بسازند هیچ مانعی نیست همان الفبای لاتین خود عیبهایی دارد که باید رفع شود. اگر ما بتوانیم الفبای بی عیب و بهتری درست گردانیم شاید روزی بیاید که اروپاییان از ما بگیرند.

۴- کسان بسیاری از میرزا ملکم خان و دیگران در این زمینه کوششهایی کرده و چیزهایی نوشته اند آنانکه میخواهند در این باره گفتار نویسند از آنها غفلت ننمایند و اگر بتوانند بعنوان تاریخچه کوششهایی را که در این زمینه شده گرد آورند و بنویسند بسیار بجا خواهد بود.

در دنبال این گفتار کسانی مانند فروتن از تبریز - آگاه از لار - داد پرور از تبریز و عمادی از تبریز:

گفتارهایی نوشته اند که در زیر برخی از آنها کسروی چند جمله ای نوشته که آن نوشته های او را در زیر می آوریم:

۱- در زیر گفتار داد پرور که عنوان آن «تغییر الفبا لازم است» می باشد

چنین نوشته شده:

پروچم: چنانکه پیش از این نوشته ایم در اینکه باید الفبا دیگر گردد و اینکه باید يك الفبای نوینی باشد که از چپ بر است نوشته شود جای سخن باز نمانده. تنها سخن در آنست که آیا ناگزیریم الفبای لاتین را بپذیریم یا يك الفبای بهتر و درست تری خود بسازیم که ما چون پذیرفتیم و رواج دادیم يك روز هم اروپاییان آنرا بگیرند و بجای الفبای لاتین خود که دارای نواقص است بکار برند. سخن باید در این زمینه ها باشد.

آنچه ما میدانیم اینست که اگر بتوانیم بهتر است خودمان الفبایی بسازیم. اگر آن دشوار است باید هرچه زودتر الفبای لاتین را بگیریم و با

اصلاحاتی تطبیق به نیازمندیهای خود گردانیم و بکار اندازیم . اگر این موضوع حل شود و يك الفبایی درست باشد ما انتظار دیگری نخواهیم داشت بدانسان که در زمینه زبان فارسی کردیم در اینجا هم خود بکار خواهیم پرداخت باین معنی که حروفی از روی آن الفبا تهیه گردانیده بخشی از پرچم را با آن نوشته و کم کم کتابهای خود را نیز با آن منتشر خواهیم گردانید و بیگمان پیش خواهد رفت و همراهان ما در هر کجا کمک باین موضوع خواهند نمود^۱ .

در گفتار آقای عمادی زیر عنوان « باید الفبا را تغییر داد » نمونه‌ای از دیگر گونیهایی که ایشان در الفبای لاتین داده‌اند نوشته شده :

پرچم : آقای عمادی رویه الفبای لاتینی خود را هم فرستاده ! ولی چون در برخی حرفها يك تصرفی رفته و چاپخانه آن حرفها را ندارد در اینجا نتوانستیم بچاپ رسانیم^۲ .»

گامهایی در راه الفباء خواهیم برداشت

چنانکه آگاهی داده بودیم روز پنجشنبه یازدهم تیرماه (۱۳۲۱) از ساعت شش پس از نیمروز نشستی در خانه دارنده پرچم برای گفتگو در باره دیگر گردانیدن الفباء برپا گردید . دارنده پرچم چنین بسخن پرداخت :

بی گفتگو است که باید الفبای ما دیگر گردد . در این باره پنجاه سالست سخن می‌رود و اکنون باید بکار بسته شود و ما شایسته‌ترین دسته‌ایم که آن را بکار بندیم . اگر امروز ما این را بکار نیندیم یا همچنان می‌ماند و بجایی نرسد و یابدست کسان ناشایستی می‌افتد که يك چیز ناقصی درست کرده بدست هادهند .

۱ - پرچم روزانه شماره ۸۵ : ۱ - ۲ .

۲ - پرچم روزانه ۸۶ : ۲ .

ما دوست میداشتیم خودمان يك الفبای بهتر و درست‌تری بسازیم و بکار بریم که چون رواج گرفت اروپاییان آنرا از ما گیرند ولی برای چنین کاری کسی را میخواستیم که جربزه نقاشی داشته بایک بینشی باین کار پردازد و يك الفبای بسامانتر و بهتری بسازد. لیکن چنین کسی را نیافتیم و از آنسوی آگاه شدیم که «ماتریس» تهیه کردن برای چنین الفبایی نیاز به‌نرمندان اروپایی دارد و در ایران وسایل آن آماده نیست، و این ما را ناگزیر می‌کرد که چندسال دیگر منتظر باشیم. از اینرو از آن چشم پوشیدیم و بهتر دانستیم که بهمان الفبای لاتین که دیگران نیز اقتباس کرده‌اند قانع باشیم. اینست می‌خواهیم در این نشست در پیرامون آن گفتگو کنیم.

باید دانت ما در فارسی بیست و دو حرف و هشت آواز (هرکه) بکار می‌بریم بدینسان:

ب، پ، ت، ج، چ، خ، د، ر، ز، ژ، س، ش، غ، ف، ک، گ، ل،
م، ن، ه، و، ی.

شاید کسانی ایراد خواهند گرفت که چرا الف یا همزه را نشمردیم. باید گفت الف یا همزه حرف نیست بلکه آوازی (هرکه) است و ما از آن در میان آوازه‌ها سخن خواهیم راند.

شاید خواهند گفت: چرا ذال را نشمرده‌ایم. می‌گوییم: امروز در فارسی «ذال» نمانده اگر در دوسه کلمه‌ای هست ما همه را «زاء» می‌گوییم. اینست باید با زاء هم بنویسیم. آذربایجان با آذربایجان در گفتن تفاوتی ندارد بهر حال بذال هیچ نیازی دیده نمیشود.

برخی هم «غین» را ایراد گرفته می‌گویند نیازی بآن نیست. زیرا می‌توانیم «گاف» را بجای آن بیاوریم. ولی باید گفت: میانه غین با گاف تفاوت آشکاری هست. بهر حال ما در کلمه‌های باغ، مرغ، مرغزار، نغز، مغز و مانند اینها بغین نیازمندیم.

کسانی درباره حرفهای عربی خواهند پرسید . می‌گوییم در زبان ساده نیازی بآنها نداریم زیرا ما تا بتوانیم کلمه‌های عربی را از زبان کم خواهیم گردانید . از آنسوی این حرفها در فارسی تغییر یافته تفاوتی میانه آنها با حرفهای فارسی نمی‌ماند . مثلاً تفاوتی میانه «ح» و «ه» و یا در میانه «ص» و «س» گزارده نمیشود . ولی در جاهای دیگر بآنها نیاز خواهیم داشت . مثلاً اگر خواستیم در یکجایی يك جمله عربی را بیاوریم با این حرفها نخواهیم توانست . اینست باید از آنها در جای دیگر سخن رانیم .

این بیست و دو حرف که در فارسی هست در لاتین در برابر آنها بیش از بیست حرف نیست و اینک من در جدولی حرفهای فارسی را با حرف لاتین که در برابر هر یکی از آنها توان گذاشت نشان میدهم و شما خواهید دید که دو حرف کم داریم :

ب پ ت ج چ خ د ر ز ژ س ش غ ف ك گ ل م ن
 B P T C J X D R Z S Sh Gh F K G - S J Z R D X - C T P B

ه و ی

Y V H

چنانکه می‌بینید در برابر چ و ش حرفی از لاتین نداریم .

کنون باید دید برای این دو حرف چ و شین که کم داریم چه باید کنیم ؟

پیدا است که باید یکی از سه راه را برگزینیم :

۱- حرفی از خود بسازیم و بجای آنها گزاریم یا از الفبای دیگری از

روسی و ارمنی و گرجی و مانند اینها دو حرفی را برداریم و بجای ح و ش بکار بریم .

۲- چنانکه در انگلیسی و فرانسه و آلمانی کرده‌اند با ترکیب دو حرف

اینها را بفهمانیم (مثلاً چ را ch و ش را sh بنویسیم) .

۳- چنانکه در ترکیه و قفقاز و در زبان اسپرانتو کرده‌اند با افزودن يك

علامتی جای این دو حرف را پر کنیم . (مثلاً C با يك علامتی در زیر یا در بالا

برای چ و s را با يك علامتی برای ش برگزینیم).

از این سه کار کدام یکی بهتر است؟.. آنچه من میدانم راه یکم سختیهایی دارد. زیرا اگر حرفهایی از خودمان بسازیم نیاز به تریسی خواهیم داشت که دانسته نیست در اینجا بدست آید و یا نیاید. اگر دو حرف از روسی یا از ارمنی برداریم شاید بالاتین سازشی نخواهد داشت. گذشته از اینها الفبایمان با لاتین دوری بیشتر پیدا کرده ماشینهای نوشتن خاصی برای خود لازم خواهیم داشت. راه دوم گذشته از آنکه کلمه‌ها را درازتر خواهد گردانید و در برخی جاها مایه اشتباه خواهد بود. مثلا اگر شما «گیسها» بنویسید (Qisha) کسانی آنرا «گیشا» خواهند خواند و جز با قرنیه نخواهند دانست که «گیسها» مقصود است.

راه سوم از همه بهتر و آسانتر بنظر می آید و این راهیست که دیگران نیز پذیرفته اند.

من اینها را می گویم که نيك بیاندیشید و هر کسی نظر خود را بگویند. آنکه گفته اند از بحث و گفتگو حقیقت روشن میگردد در اینگونه جاهاست. در برگردانیدن الفبا باید بسیار چیزها را در نظر گرفت و چه بسا نکته‌هایی که باندیشه یکی نرسد و دیگری آن را دریابد و بگوید. این کاریست که امروز ما میخواهیم بکنیم و قرنهای پایدار خواهد بود و اینست ما هرچه بیشتر بیندیشیم و دقت کنیم الفبای بهتری خواهیم داشت.

برخی از همسایه‌های ما الفباشان را تغییر داده‌اند و من در برخی از آنها نواقصی می‌یابم. اینست میخواهیم ما دقت بیشتر کنیم تا دیگران هم روزی نشینند و بگویند فلان مردم الفباشان را دیگر گردانیدند ولی نواقص دارد.

ما باید از یکسو روشنی الفبا و اشتباه برنداری حرفها را در نظر بگیریم و از یکسو بکوتاهی کلمه‌ها مقید باشیم. همچنین آسانی نوشتن از اندیشه دور نداریم. همه اینها را بدیده‌گیرید و بیندیشید که برای آن دو حرفی که کم داریم

چه باید کرد؟

اما آوازه‌ها (حرکه‌ها) ما در فارسی هشت آواز داریم و اینک هشت کلمه می‌شماریم که حرف نخست هریکی با آواز دیگری می‌آید.

بار، بر، درخت، دیر، پل، پول، پی، جو، درحالی‌که در الفبای لاتین پنج آواز بیشتر نداریم که اینهاست: O, E, U, I, A. پس در اینجا هم سه آواز بی‌پاسخده است و در اینجا هم نیازمندیم که یکی از سه راه پایین بچاره کار پردازیم:

۱- سه حرفی از خود بسازیم یا از الفبای دیگری جز از لاتین برداریم.
۲- چنانکه در زبانهای انگلیسی و فرانسه است با ترکیب دو حرف این آوازه‌ها را بفهمانیم.

۳- با گزاردن نشانی در بالا یا در پایین چاره کنیم.
در اینجا هم من راه سوم را بهتر می‌شمارم و بر آنم که از این راه بکار پردازیم. چگونگی آنکه حرفهای E و O را جز در آوازه‌های شناخته خود نیاوریم مثلاً بنویسیم PEY، COV. اما آن شش صدای دیگر باید دانست که هر دوتای آنها یکیست مثلاً آوازه‌های الف با زبر یکیست چیزیکه هست در درشتی و باریکی تفاوت دارند. «بر» که می‌گوییم اگر آنرا اندکی درشت‌تر گوئیم «بار» خواهد شد. همچنین است در درخت و دیر، پل و پول. اینست ما می‌توانیم هریکی از حرفهای سه‌گانه A, I, U را در دو آواز بیاوریم و برای جدایی در یکی از آنها يك نشانی در بالا یا در پایین بیفزاییم. تنها گفتگو در آن خواهد بود که آیا حرفها را بینشانه در آوازه‌های درشت آورده در باریکها نشانه افزاییم یا بعکس آن کنیم. در اینجا هم بگمان من باید به بینیم بکدام یکی بیشتر نیاز داریم آنرا بی نشانه گردانیم و گویا با آوازه‌های درشت‌تر بیشتر نیازمند باشیم.

در اینجا سخن دارنده پرچم پایان رسید و يك رشته سخنانی در میان رفت

و چنین قرار دادیم که هر کسی از حاضران و از دیگران تا پنجشنبه دیگر در پیرامون این پیشنهاد بیندیشد و هر چه بیادش آمد بروی کاغذ بیاورد که پنجشنبه آینده بازنشستی برپا کرده گفتگو کنیم و سپس بکار پردازیم.

برخی می گفتند: يك کار بزرگی است و نباید شتاب کرد. پاسخ داده شد: بیش از این جای شکیب نیست. سالهاست این سخن در میانست و کتون باید گامی برداشت و پیش رفت. امروز ما را فرصتی هست و بیاری خدا و با پشتیبانی او باین کار برمی خیزیم و در پرچم و پیمان آنرا بکار برده کم کم رواج میدهیم و یاران ما که در همه شهرها هستند نامه های خود را با این الفبا نویسد. سپس آغاز می کنیم که کتابهای ساده و آسانی را باین الفبا بچاپ رسانیم. نیز از یاران خود خواستار میگردیم که این را نخست با فراد خاندان خود و سپس بھر کسی که میتوانند یاد دهند. بیش از همه توجه خود را بروستایان بر میگردانیم و آنان را با این آشنا میسازیم و بدینسان از کوششهای خود نتیجه بر میداریم.

این همان راهیست که در پیراستن فارسی پیمودیم و نتیجه برداشتیم. آری کسانی از در رشك آمده بکارشکنی هایی خواهند پرداخت. ولی هیچکاری از پیش نخواهند برد. همیشه «خدا با ماست».

پرچم نیمه‌ماهه ۱۳۲۲

پرچم نیمه‌ماهه که بنام «شماره ویژه پرچم» از فروردین‌ماه سال ۱۳۲۲ آغاز میشود روپنم دوازده شماره تا نیمه دوم شهریور آنسال پراکنده شده که ۵۱۲ صفحه است.

در این پرچمهای نیمه‌ماهه گفتارهایی در باره زبان چاپ گردیده که هر یک در جای خود آگاهیهای سودمندی را دربردارد که ما آنها را هم گردآورده‌ایم.

در پیرامون زبان

راست گردانیدن زبان فارسی و بنیکی آوردن آن یکی از خواسته‌های ماست که از سال ۱۳۱۲ که بکوشش برخاسته‌ایم یکی هم اینرا دنبال کرده‌ایم اینک بار دیگر بیکرشته سخنانی در پیرامون آن می‌پردازیم .

گذشته از اینکه زبان يك توده آینه فهم و اندیشه ایشانست و یکزبان نارسا اندیشه‌ها را نیز نارسا گرداند و ایرانیان اگر میخواهند از توده‌های بافهم و دانش جهان بشمار روند باید دارای یکزبان درستی باشند ، ماخود در این کوششها که در راه‌نیکی جهان آغاز کرده‌ایم بیش از همه بیکزبان درست و رسایی نیاز میداریم .

فارسی یکی از زبانهای روان و آسان و ساده جهانست . ولی باحالیکه می‌بود آکهای بسیار میداشت که گذشته از نابسامانیها و بهم‌خوردگیها ، آلودگیها ، از تنگی بفهمانیدن بسیاری از معنی‌ها توانا نمی‌بود ، از اینرو می‌بایست آنرا بسامان آوریم و راست و درست گردانیم و بفهمانیدن معنی‌ها توانایش سازیم .

کوشش در باره زبان فارسی تاریخچه‌ای میدارد: هنوز پیش از زمان مشروطه کسانی پی به آکمندی این زبان برده آرزوی کوشش در راه آنرا می‌داشته‌اند. پس از مشروطه که روزنامه در ایران بسیار گردید و نویسندگانی

در این کشور پدید آمدند گاهی کسانی از آنان در این زمینه نیز بگفتارهایی می پرداختند و در هر چند سال یکبار گفتگو از این باره در روزنامه‌ها پدیدار می گردید و گفتارهایی نوشته می شد ، تا در بیست و اند سال پیش آقای - ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای از هندوستان بایران آمد و در تهران در این زمینه بگفتگو پرداخت و گفتارهای پیاپی نوشت و خود مهنامه‌ای بنیادگذاشت ، و چون بایک گرمی و پافشاری این زمینه را دنبال می کرد يك تکانی در میان جوانان پدید آورد .

چیزیکه هست ، این کسان چه پیش از مشروطه و چه پس از آن ، تنها آمیختگی با کلمه‌های بیگانه را بدیده گرفته بیگانه آك زبان فارسی این را می شناختند و از آکهای دیگر آن ناآگاه می بودند . از اینرو تنها به بیرون کردن کلمه‌های بیگانه کوشیده و راهیکه برای این کار می شناختند آن می بود که در فرهنگهای فارسی بگردند و برخی کلمه‌های کهن را - همچون اشو ، دهناد ، فرارون ، شوه ، آمیغ ، سات ، یزماسی و مانند اینها - که کسی معنایش نمیدانست و بسیار آنها غلط و بیمعنی است ، گردآورده در نوشته‌های خود بجای کلمه‌های نازی بیاورند . و این نتیجه آن را میداد که نوشته‌هاشان ناهمیده در می آمد و کسی بخواندن آنها نمی گرایید . آقای ابوالقاسم آزاد نیز همین راه را می پیمود ، و از اینرو به نتیجه‌ای نتوانست رسید و پس از دیری ناچار شد از کوشش باز نشیند .

از آنسوی کسان بسیاری با این کوششها بدشمنی برخاستند و اینان نیز گاهی در روزنامه‌ها بگفتارنویسی پرداختند . یکدسته از روی رشك و خودخواهی ، که چنانکه با هر کوشش و جنبشی دشمنی نمایند با این جنبش نیز می نمودند و زبان از بدگویی باز نمی داشتند . یکدسته چون درس عربی

۱ - تاریخ و چاپ این گفتار فروردین ۱۳۲۲ است که اکنون بیش از پنجاه سال میشود -

خوانده بودند بکلمه‌های عربی دلبستگی مینمودند و بیرون کردن آنها را از زبان فارسی بزبان خود می‌پنداشتند. برخی نیز عامیانه این را دشمنی با اسلام می‌شماردند و کوشندگانرا بیدین میخواندند.

یکدسته نیز دست‌زدن بزبان را سزا نشارده این کار را مایه تباهی زبان می‌پنداشتند. اینان فارسی را باحالتیکه میداشت آکمند و نارسا نمی‌شناختند و دلیل آورده چنین می‌گفتند: « سعدی و حافظ با همین زبان همه مقاصد خود را فهمانیده‌اند». اینان در آمیختگی یک‌زبان را با کلمه‌های بیگانه آک آنزبان نشارده می‌گفتند: « زبانهای اروپایی نیز با کلمه‌های لاتین در آمیخته است». چون در میان این دسته کسان بنامی از آقایان تقی‌زاده و فروغی و محمد قزوینی و مانند آنان می‌بودند که با جنبش زبان آشکاره دشمنی مینمودند ناگزیر جنبش از نیرو افتاده از پیشرفت باز می‌ماند. بویژه با آن راه کجی که خواهندگان جنبش برای خود برگزیده بودند و یک‌زبان ناهمیده‌ای را بمیان می‌آوردند.

در چنین حالی بود که من در سال ۱۲۹۹ (۱۳۳۹) از تبریز بتهران آمدم و در نتیجه پیشامدهایی بزبان‌شناسی گرایشی یافته بآن پرداختم و در پیرامون زبان فارسی با گاهیهای بسیاری رسیدم. بدینسان که چندتا از نیم‌زبانهای شهرستانها را از مازندرانی و دماوندی و شوشتری و سمنانی و سرخه‌ای و کردی و مانند اینها در سفرهای خود یاد گرفتم و با آگاهی از آنها یافتم و زبان پهلوی را نیک آموختم و بزبانهای اوستایی و هخامنشی در آمدم، و زبانهای کهن و نوآرمنی را درس خواندم.

اینها مرا درباره فارسی بیناگردانید، و چون درنگریستم، این زبان را پریشان و نابسامان، و نادرست و نارسا یافتم. دیگران تنها در آمیختگی را با کلمه‌های بیگانه می‌دیدند و آنرا آکش می‌شماردند من آکهای بسیار دیگری در آن پیدا کردم؛ (چنانکه خواهیم شمرد). ولی در همانحال این

زبانرا یکی از روانترین و آسانترین زبانها دیده و آنرا برای درستی و آراستگی شایسته شناختم، و اینها مرا واداشت که بکوششهایی در پیرامون آن پردازم. بویژه از هنگامی که بکوششهایی درباره نیکی جهان برخاستم که این زبانرا افزار کار خود یافته درست گردانیدن آن را بخود بایا شماردم.

این بود در سال ۱۳۱۲ که مهنامه پیمان را آغاز کردیم نخست آن را با يك زبان پیراسته‌ای (که کلمه‌های تازی را بسیار کم میداشت) نوشتیم و این زبان چون فهمیده می‌بود کسی از آن رو بر نمیگردانید. برخی گاهی خرده‌هایی می‌گرفتند. ولی این نه از راه نفهمیدن زبان، بلکه از روی خودنمایی و بشیوه همیشگی‌شان می‌بود. دیگران آن زبانرا می‌پسندیدند و بسا دلخوشی میخواندند. از آنسوی در همان شماره‌های سال یکم پیمان، بگفتارهایی در باره زبان و اینکه باید پیراسته گردد، پرداخته یکرشته دلیلهای روشنی را باز نمودیم.

این نخستین بار بود که داستان زبان از یکراه شایسته‌ای دنبال میشد، و از اینرو کسان بسیاری هواداری از آن نمودند و بار دیگر تکانی در آن زمینه پدید آمد که گذشته از خوانندگان پیمان و هواداران آن، دسته‌های دیگری در اینجا و آنجا بکوششهایی پرداختند و در روزنامه‌ها گفتارهایی نوشتند. در آنمیان شاه گذشته (اعلیحضرت رضاشاه پهلوی) خود هواداری نشان داد و با دستور او در وزارت جنگ کمیسیونی برای دیگر گردانیدن کلمه‌ها و نامه‌های آن وزارت برپا گردید.

در اینمیان بدخواهان نیز بکار افتاده از ریشخند و بدگویی و کارشکنی باز نمی‌ایستادند. ولی چون جنبش تا باینجا رسید فروغی که نخست وزیر می‌بود بشاه پیشنهاد کرد که انجمنی در وزارت فرهنگ بنیاد گزارده کار را بآن سپارد، و بادستور او فرهنگستان را بنیاد نهاد.

این از شگفتیها بود که کسانی که دیروز پیراستن زبانرا نمیخواستند و آن

را « تباه گردانیدن زبان » می‌شماردند اکنون خود بآن پرداختند . شگفت‌تر از آن این بود که مارا که سالها در آنرا کوشیده و رنج برده بودیم بیکبار کنار گردانیدند بلکه بزخمهای زبانی نیز پرداخته سر کوفت دریغ نگفتند . بدتر از همه این بود که گاهی دستورهایی بمن فرستادند که فلان کلمه را چنین بنویس و بهمان جمله را چنان بنویس ، و من نمیدانم باین کار چه نامی دهم .

يك نافیمی - یا بهتر گویم : يك بیچارگی - که در ایرانیان هست آنست که راست گردانیدن یا راهنمایی را يك کاری همچون کارهای دیگر ، و آنرا در دسترس هر کسی می‌شمارند . شما اگر در يك نشستی سخن از پیراستن توده و بنیکی آوردن مردم رانده چنین گوید : « بیاید این توده را اصلاح کنیم » خواهید دید چشمها درخشیدن گرفته همگی خشنودی نمودند . یکی نخواهد گفت : « بنیکی آوردن مردم سرمایه خواهد و ما نمیداریم » نخواهد گفت : « راهنمایی کار هر کسی نمی‌باشد » این يك نافیمی شگفتیست که دامنگیر مردم گردیده . جوانان هر یکی خود را يك راهنما می‌شمارد .

درباره زبان نیز همین رفتار را کردند و ماندانستیم زبان را که « تخریب » کرده بود که آنان به « اصلاح » برخاستند؟! .. همانکسانی که دیروز بزبان آلوده و نارسا می‌نازیدند امروز گرد هم نشستند که آنرا راست گردانند و یکی نگفت : « ما که آکهای این را نمی‌شناسیم ، پس چگونه برایش کوشیم؟! .. » دوباره می‌گویم : این يك رفتار بس شگفتی بود .

همین داستان فرهنگستان بهترین گواه است که راهنمایی یا نشان دادن يك وبد یا برآستی آوردن کجیها کار هر کس نیست و این يك نیروی جدایی خواهد . سه سال بیشتر چهل و پنججاه تن نشستها کردند و بگفتگوها پرداختند و باین و آن آزارها دادند ولی بیش از این کاری نتوانستند که یکرشته از کلمه - های عربی و ترکی و اروپایی را بردارند و کلمه‌های فارسی را بجای آنها گزارند . و در این باره نیز خامی بسیار از خود نشان دادند زیرا گذشته از آنکه تنها آك

فارسی را در آمیختگی با کلمه‌های بیگانه می‌شناختند و از آکهای دیگر آن ناآگاه می‌بودند در برگزیدن کلمه‌ها نیز جز بکراه کجی نمی‌پمودند. زیرا بجای آنکه به تواناگردانیدن زبان کوشند و پایه‌هایی (قاعده‌ها) در آن پدید آورند، تنها در برابر يك کلمه کلمه دیگری می‌گزاردند که این خود رفتار کج می‌باشد.

مثلا یکی از کلمه‌هایی که گزارده‌اند «فراخواندن» می‌باشد که می‌نویسند به معنی «پس خواندن مأمور» است. در جاییکه در فارسی خود «پس خواندن» می‌بود ما نمیدانیم چه نیازی بکلمه دیگری (بهمان معنی) می‌باشد. از آنسوی «فرا» یکی از پیشوندهاست که در بسیار جا بکار می‌رود و آنان می‌بایست معنای این را روشن گردانند که در همه جا بآن معنی آورد شود. نه اینکه تنها «فراخواندن» را بگیرند و برایش یک معنای ویژه‌ای گزارند. «فرا» را در اینجا بمعنی «پس» گرفته‌اند در حالیکه در «فراهم نشستن» و «فرا گرفتن» و بسیارمانندۀ اینها آن معنی بسیار ناسازگار است.

يك کلمه دیگر که گزارده‌اند «درآمد» است که بمعنی «دخل» می‌باشد و از پیش از این در زبانها روان می‌بود. ولی به آخشیح آن که «خرج» باشد «هزینه» را گزارده‌اند. در حالیکه آخشیح درآمد «در رفت» است و این خود يك کلمه شاینده می‌باشد. چنانکه در عربی «دخل» و «خرج» و در ترکی «گلیر» و «چخار» و در انگلیسی Income و Outgo گفته میشود بایستی در فارسی نیز درآمد و در رفت گویند و هیچ انگیزه‌ای برای چشم‌پوشی از این کار اندیشیده نمیشد. از آنسوی «هزینه» همان کلمه‌ایست که برویۀ «خزینۀ» و یا «خزانۀ» بيك معنای دیگری بکار می‌رود. و این خود بمعنی است که رویه کهن کلمه‌ها را بگیرند و در يك معنی جدایی بکار برند.

یکی دیگر کلمه «دادرس» است که بجای «قاضی» برگزیده‌اند. در جاییکه «دادرس» در زبان مردم کسیست که چون یکی داد میزند و یسآوری می‌خواهد بیاری او شتابد «بداد کسی رسیدن» بمعنی یاری کردنست نه بمعنی قضاوت‌بهر

حال «دادرسی» برای «قاضی» يك نام «مجازی» است و ما نمیتوانیم در زبان بکلمه‌های مجازی بس کنیم. این بسیار ناستوده است که در فارسی برای «قضاوت» يك کلمه‌ای نداشته آنرا با يك نام «مجازی» بفهمانیم. از آنسوی «دادرسی» را بمعنی «محاكمه» گردانیده‌اند که این نیز غلط است. زیرا «محاكمه» کار «مدعی» و «مدعی علیه» که بدادگاه رفته‌اند میباشد و آنسان هر یکی داد میخواهد نه آنکه بداد میرسد. گذشته از این خود لغزش دیگری از فرهنگستانست که «دادرسی» را بمعنی محاكمه و «دادرسی» را بمعنی قاضی می‌گرداند که باید گفت بکریشه را بدو بمعنی ناسازگار هم می‌گیرد. اگر «دادرسی» قاضیست باید «دادرسی» هم بمعنی قضاوت باشد نه بمعنی محاكمه.

باری اگر بخواهیم لغزشهای فرهنگستان را بشماریم سخن بدرازی انجامد. اینست باین سه نمونه بس کرده پی‌گفتار خود را می‌گیریم چنانکه گفتیم فرهنگستان در میان دیگر کارهای خود بجلوگیری از ما نیز میکوشید. چند بار نامه از وزارت فرهنگ با از دفتر نخست‌وزیر فرستادند که باید پیروی از فرهنگستان نماید و کلمه‌هایی را که آنها برنگزیده بکار نبرید. من پروا ننموده در يك پاسخ درازی که بنامه آقای جم (نخست‌وزیر) دادم لغزشهای فرهنگستان را باز نمودم و آشکاره نوشتم که اگر پیروی از این غلطها نمایم بدانش ناپاسداری نموده‌ام. بارها سانسور در نوشته‌های من بکلمه‌هایی خط می‌زد و من نیز بنوشته‌های او خط زده بچاپخانه می‌فرستادم.

با اینحال سه سالی گذشت و بیاری خدا فرهنگستان از میان رفت. ولی ما همچنان ایستاده‌ایم و راه خود را دنبال می‌کنیم، و در این چندگاه پیشرفت شایانی در زمینه زبان نموده و گذشته از بیرون کردن کلمه‌های بیگانه گام‌هایی در دیگر باره‌ها برداشته‌ایم که آنها را نیز در این کتاب روشن خواهیم گردانید.

* * *

در دنباله این گفتار بازم در سات ۱۱۳ گفتار دیگری هست که همانست که در کتاب زبان پاك آورده شده و چون کتاب زبان پاك را در پایان این گفتارها چاپ میکنیم اینست آنها را در اینجا نمیاوریم.

۵. ۷.

واژه‌هایی که میخواهیم

آمیغ: این واژه در فرهنگها بمعنی «حقیقت» نوشته شده ما نیز در همان معنی می‌آوریم. ما باین معنی واژه «راستی» را می‌آوریم. ولی چون آنرا در معنی خود در جای دیگری میخواهیم (مثلا می‌گوییم: من از راستی سخن او خوشم آمد) از اینرو «آمیغ» را برگزیدیم.

سپهر: این واژه در زبان شاعران و در کتابها يك معنی روشنی نمیداشت. ما آنرا بمعنی «طبیعت» (اینجهان و دستگاهش) می‌آوریم.

شوند (با پیش شین): این واژه را آقای آگاه یادآوری کرده‌اند که بمعنی «سبب» است. ما نیز پذیرفته در همان معنی بکار می‌بریم. (انگیزه در جایست که انگیزشی در میان باشد «مثلا انگیزه ناخشنودی من بد رفتاریست که از شما می‌بینم» و «شوند» در جایی که چنان نباشد مثلا می‌گوییم: شوند مرگ فلانکس نادانی پزشك بود) نوشته آقای آگاه در این باره در یکی از شماره‌های پرچم نیمه ماهه خواهد آمد.

زند: این واژه در زبان باستان بمعنی «شرح» بوده ما نیز در همان معنی بکار می‌بریم و جدا شده‌ها نیز از آن می‌آوریم: زندید، زندنده، زندش، بزند.

هوده: این واژه بمعنی «نتیجه» است. ولی در زبان بکار نمی‌رفت، ما

آنرا روان گردانیده‌ایم که در همان معنی بکار می‌بریم و جدا شده‌ها نیز از آن خواهیم آورد. هودید، می‌هودد، نمی‌هودد.

پرستش: این واژه در زبان بیک معنی ناروشن پنداری بکار می‌رود. می‌گویند: من تو را می‌پرستم! اگر پرسید که خواست چیست؟! .. چگونه می‌پرستید؟! .. خواهند درماند ولی معنی راست آن «خدمت کردن» است که «پرستار» بمعنی خادم می‌آید. مانیز در همین معنی راست بکار می‌بریم.

آک: بمعنی «عیب» است و مانیز در همان معنی بکار می‌بریم. از این نیز جدا شده‌ها توان آورد: آکید، آکانید، می‌آکد!

شماره‌ها: ما برای آنکه فارسی را هرچه آسانتر گردانیم باید آن را هرچه بسامانتر سازیم. اینست تا توانیم خواهیم کوشید که چیزهای بیرون از قاعده را از زبان بیرون گردانیم، و چون چند رشته از بیثناعدگیها در زمینه شماره‌هاست اینک در پایین بآنها می‌پردازیم:

۱- چون از يك شمرده بده می‌رسند آنگاه می‌گویند: یازده، دوازده، سیزده تا نوزده، در جایکه باید بگویند: ده و یک، ده و دو، ده و سه تا ده و نه. (چنانکه می‌گویند بیست و یک، بیست و دو، و بیست و سه تا بیست و نه.)

۲- سرده‌ها را می‌گویند: بیست، سی، چهل تا نود. در جایکه بایستی بگویند: دو ده، سه ده، چهار ده، تا نه ده، (چنانکه می‌گویند: چهار صد، ششصد، هفتصد، تا نهصد.)

۳- در سر صدها چندتا را بفظ آورده می‌گویند: دویست، سیصد، پانصد، در جایکه بایستی بگویند: دوصد، سه صد، پنجصد.

باید هر سه رشته را بسامان آورده برویه راست و درست بکار بریم بدینسان که چون از يك شمرده تا ده رسیدیم آنگاه بگوییم، ده و یک، ده و دو، ده و سه تا ده و نه، و بجای بیست و سی تا نود بگوییم: دو ده، سه ده تا نه ده، و

پس از صد بگوئیم دو صد، سه صد، چهار صد، پنج صد، تا نه صد. بدینسان همه شماره‌ها تا يك مليون با چهارده واژه شمرده خواهد شد که هر بیگانه‌ای تواند آنها را باسانی یادگیرد و آن چهارده واژه اینهاست :

يك ، دو ، سه ، چهار ، پنج ، شش ، هفت ، هشت ، نه ، ده ، صد ، هزار ، مليون .

پیدا است که باید « صد » را نیز « سد » نوشت .

میدانم کسانی ایراد گرفته خواهند گفت : ما چون بجای بیست « دو ده » بگوئیم در صفت باید بگوئیم « دو دهم » (دو دهم کس من می بودم) در حالیکه ما دو عشر را نیز دو دهم می گوئیم . پس جدایی در میانه با چه خواهد بود؟! ... می گوئیم : به دو عشر « دو دهم » گفتن جز به پیروی از زبانهای اروپایی نیست باید آنها را رها کرد و بجایش « دودهيك » گفت : همچنین درماندهایش^۱ .

آهنگ : این واژه در فارسی معنی کی قصد و گاهی بمعنی نغمه یا مانند آن می آید . ولی ما جز در معنی قصد بکار نمی بریم و چوی يك معنایست که نیاز بسیار بآن می داریم از اینرو جدا شده‌ها نیز خواهیم آورد « آهنگید ، می آهنگید ، بیاهنگ ... »

« نابآهنگ » من غیر عمد ، بی عزم و اراده . (نابآهنگ از خانه بیرون آمدم) .

آزرم : این واژه در فارسی بمعنی روشنی نمی آید و همیشه در پی واژه « شرم » آورده میشود : « شرم و آزرم را کنار گزارده » . اگر شما برسید آزرم بچه معنی است يك پاسخ درستی نخواهید شنید ، ولی ما آنها در معنی راستش که « شرف » باشد می آوریم ، و چون باشد که کسانی معنی شرف نیز ندانند روشتر می گردانیم : آزرم آنست که کسی به پاکی و نیکنامی خود دلبستگی دارد و بکارهای بدی که مایه بدنامی و آلودگیست (از دزدی و

۱ - پشت جلد شماره سوم پرچم نیمه ماهه : عنوان این گفتار « فرهنگ پرچم » است گ. آ.

کلاهبرداری و دروغگویی و ستمگری و مانند اینها) برنخیزد :

بیوسیدن : بمعنی انتظار است. « نایوسان » نامتظر .

چخیدن : مجادله کردن بدلیل گردن نگزاردن .

پتیاره : این واژه را در فارسی بمعنی روشنی نمی شناسند و جز در دشنام

بکار نمی برند. ولی معنی راست آن « بپلا » است و ما نیز در آن معنی

می آوریم .

سهش : سهش بمعنی احساس (احساسات) است. (خشم ، مهر ، رشك ،

کینه و مانند اینها) : از سخن او سخت سپیدم .

چیستان : بمعنی لغز یا معماست .

خودگامه : بمعنی مستبد است .

ستوسیدن ، بمعنی محسوس گردیدنست « سترسا » : محسوس .

شدسیدن : بمعنی دریافتن با اندامهای پنجگانه چشم و گوش و بینی

و دست می باشد .

پیشوندها و پسوندها

چنانکه بارها نوشته ایم یکی از چیزهایی که زبان فارسی را پرمایه و

نیرومند گرداند شناخته گردیدن پیشوندها و پسوندها و روان گردیدن آنهاست.

اینها افزارهاییست که گویندگان توانند هر معنایی را که از دلشان میگذرد نامی

برای آن بگذارند، و از هر یکی از آنها صدها واژه پدید تواند آمد.

در زبان فارسی نزدیک بچهل پسوند و پیشوند هست. ولی بیشتر آنها یا

شناخته نیست و یا نابسامان می باشد و یا در همه جا روان نیست . اگر اینها

۱ - پشت جلد شماره ۴ صفحه چهارم زیر عنوان واژههایی که میخواهیم .

بسامان و روان گردد در زبان بسیار خواهد هنایید.
یکی از کارهایی که ما درباره زبان خواهیم کرد آنست که اینها را برآه اندازیم
و بسامان آوریم و روان گردانیم. اینست دری باز می کنیم که در هر شماره از
پرچم درین صفحه در آن زمینه سخن رانیم:

۱- «آچ»

این پسوند برای پدید آوردن نام افزار از یک ریشه است. مثلا: شکنج-
افزار شکستن، جنگاچ - افزار جنگیدن.

ما در زبان بچنین پسوندی نیاز بسیار می داشتیم و اینست خواهیم توانست
صد واژه با آن پدید آریم: استراچ، نویساچ، بیناچ، شنواچ، رنداچ،
پالاچ، مالاچ، رواچ، گویاچ، پراچ، پزاچ، کاراچ، کشاچ و ماندهای
اینها.

نکته ای که باید از دیده دور نداشت آنست که این کلمه ها را باید در
همان معنی همگانی آورد و نام یک افزار تنها نگردانید. مثلا همان شکنج
باید در معنی «هرگونه افزار شکستن» بکار رود، نه آنکه نام «تیر» یا «چکوچ»
گردد. همچنین در دیگر مانده های ما در زبان بآن معنی همگانی نیاز مندیم.
«یک شکنج» می باید تا این را بشکند. کارخانه های اروپا و امریکا جنگاچ
میسازند.^۱

۲- «آد»

این پسوند دسته ای را که بجای انجام رسانیدن یک کاری پدید آمده اند
می رساند. مثلا «نویساد» چند تنی را میرساند که برای نوشتن یک چیزی گرد
آمده اند. باین پسوند نیز نیاز بسیاری در زبان هست و کلمه های بسیاری با آن
توان پدید آورد همچون: پراد، سگالاد، کوشاد، جنگاد، کاراد، کشاد و

۱- پشت جلد شماره دوم پرچم نیمه ماهه: ۳

مانند اینها.

کلمه‌های کمیسیون، کمیته، کنگره و مانند اینها را با این پسوند ترجمه توان کرد. زیرا این کلمه‌ها با چشم‌پوشی از معناهاییکه در زبان‌های اروپایی می‌دارند در فارسی هر کدام بیک معنایی می‌آیند. مثلاً کمیسیون چند کسی را می‌گویند که برای گفتگو و اندیشه در یکزمینه‌ای گرد آیند و اینست بجای آن «اندیشاده» توان آورد. کمیته چند کسیست که برای بکار بستن دستورهایی گرد آیند. اینست آنرا «کراد» توان نامید. کنگره که گرد آمدن کسانی برای همسکالیت میتوان آنرا «سکالاد» خواند.

در فارسی برای «اجتماع» نیز واژه‌ای نیست. «گرد آمدن» بکار می‌رود ولی بکار بردن مجازیت. زیرا گرد آمدن جز «اجتماع» است و چه بسا که «اجتماع» باشد و آن نباشد. ما برای آن واژه‌های «باهمیدن» و «فراهمیدن» را برگزیده‌ایم «باهمیدن» معنی «اتحاد» را نیز می‌فهماند و بهر حال با اجتماع در یکجا نیاز نیست. ولی «فراهمیدن» جز با اجتماع در یکجا و پیوستن بهم نتواند بود و باتحاد هم نیاز نیست. بگفته دیگران آن «اجتماع معنویت» و این «اجتماع صوری» هر چه هست از «باهمیدن» واژه «باهماد» را گرفته‌ایم که بمعنی جمعیت یا حزب است.

۳ - آك

این پسوند برای پدید آوردن معنی: آنچه همیشه یا در بیشتر زمان کنند» است «خوراك» آنچه همیشه یا بیشتر زمان خورند. خوراك مردم گیلان برنج است. «پوشاك زمستان رختهای پشمیست».

در فارسی از این پسوند تنها دو واژه «خوراك» و «پوشاك» را می‌آورند. ولی ما آنرا همگانی گردانیده‌ایم و هر کجا که نیاز باشد واژه پدید می‌آوریم: داراك، آموزاك، گستراك، فروشاك، نوشاك، و هرچه

مانند اینهاست .

این پسوند جز در کار واژه‌های گذرا (متعدی) نیاید و اینست نتوان گفت :
« رویاك » یا مانند آن .

واژه « سوزاك » که نام يك گونه بیماریست چون بیرون از قاعده میباشد باید آنرا از میان برد و بآن بیماری نام دیگری نهاد . و چون « سوختن » یا « سوزیدن » گذرانست « سوزاك » را بهیچ معنایی نتوان آورد . مگر آنرا گذرا گردانیده « سوزاناك » بگوییم که « آنچه سوزانند » خواهد بود .

این پسوند نیز جز در معنی همگانی نیاید و نباید واژه‌هایی را که با این پسوند پدید می‌آوریم نام يك چیزی گردانیم^۱ .

در فارسی « طبع » را « چاپ » می‌نامند و می‌گویند : چاپ کرد، و از آنسوی « چاپیدن » را در معنی تاراج یا تاخت و تاز می‌آورند ، که این خود نمونه‌ای از درهمی زبان می‌باشد . باید دانست که چاپیدن بمعنی تاراج یا تاخت و تاز ترکیست و ما چون در فارسی نیازی بآن نمی‌داریم باید بیکبار بکنار گزاریم ، و از آنسوی چون به واژه چاپ (بمعنی طبع) نیاز بسیار می‌داریم باید از آن جدا شده‌ها بیاوریم : « چاپید ، می‌چاپد ، چاپنده ، چاپیده شده » . در آنحال بجای مطبوع و مطبوعات نیز « چاپاك » و « چاپاكها » توانیم آورد^۲ .

درباره پسوند « ین »

پشت شماره ۷ امسال پیمان از پسوند ین گفتگو کرده بودید که بمعنی

۱ - سوزاناك : در شماره چهارم پرچم کلمه سوزاك را نادرست و بجای آن « سوزاناك » را درست دانسته بودید . در دزفول این کلمه را بهمانگونه که شما بکار خواهید برد بکار می‌برند اهواز شریف نجفی (پرچم نیمه ماهه : ۲۴۲) .

۲ - صفحه سوم پشت جلد شماره چهارم پرچم نیمه ماهه .

پدید آمده از چیزی است . این گفته کاملا درست است گواهی از بوعلی سینا یافته‌ام که در بحث نقیض از منطق دانشنامه علایی برای شرط وحدت محمول مثال میزند - « گوئید که شکر شیرین است و شکر شیرین نیست یعنی که از شیر کرده نیست . این هر دو راست بوند و نقیض یکدیگر نبوند » (نمره ۲۶ سطر ۱۱ دانشنامه چاپ تهران) پس می‌فهمیم که در زمان بوعلی شیرین بدو معنی بکار میرفته یکی بمعنی ساخته از شیر دیگر بمعنی ضد تلخ .

باید دانست که گاهی استعمال حقیقی است مانند پوستین - زرین - جوین سیمین - سنگین - بمعنی ساخته از پوست ، زر ، جو ، سیم ، سنگ . این شعر :
ای بت سنگین دل سیمین قفا - سنگین و سیمین بمعنی حقیقی ساخته از سنگ و سیم بکار رفته . مجازی که درین شعر می‌باید مجاز در اسناد است نه مجاز در کلمه .

گاهی هم استعمال مجازی است مانند سنگین ضد سبک و شیرین بمعنی ضد تلخ . به هر چیز گران وزن از باب تشبیه بسنگ سنگین گفته‌اند . این نیز سنگین است یعنی بقدری گران وزن است که گویی از سنگ ساخته شده و سنگین است . شیرین بمعنی ضد تلخ هم مجاز است یعنی از مزه بقدری خوش است که گویی شیرین است یعنی از شیر ساخته شده . انتخاب شیر برای تشبیه از آنست که شیر خوراک معمول است و مزه‌اش را همه میدانند .
گاهی این معنی مجازی بقدری شایع شده که حقیقت ثانوی شده و گاهی این حقیقت ثانوی بقدری پیش رفته که آن معنی اصلی و حقیقت اولی را از میان برده است چنانکه در سنگین و شیرین چنین شده .

احمد خراسانی

پروچه:

به نویسنده دانشمند که گواه استواری بر راستی گفتار ما درباره کلمه « شیرین » آورده‌اند سپاسمندیم . اما اینکه بکار بردن « شیرین » و « سنگین » در معنی‌های

امروزی خودشان مجازیت باید دانست که داستان معنی مجازی بسا کلمه داستان مهمانست با خانه. زیرا خانه برای نشستن دارنده‌اش باشد و میهمان تنها می‌تواند بیاید و ساعتی با شبی بماند و برود، و اگر میهمانی آمد و دارنده خانه را بیرون گردانید پیداست که باید او را بحال خود نگذاشت و از آن‌خانه بیرون کرده دیگر راه نداد.

«شیرین» و «سنگین» همان‌حال را پیدا کرده‌اند؛ معنی‌های مجازی چندان چیره شده که معنی‌های خود کلمه‌ها از میان رفته. اینست باید آنها را بحال خود نگذاشت و کلمه‌ها را از دست آنها بیرون گردانید.

از اینروست که ما کلمه «شیرین» را از معنایی که امروز شناخته شده بیرون آورده‌آنها در معنی راست خود (که پدید آمده از شیر باشد) می‌آوریم، و برای آن معنی کلمه «شلب» را برگزیده‌ایم (شلب بمعنی شیرین، شله بمعنی شیرینی) و همچنین «سنگین» را جز در معنی درست خود (که پدید آمده از سنگ باشد) بکار نمی‌بریم و در معنی کنونی آن کلمه «گران» را می‌آوریم.

واژه‌های نو

واژه‌های نو که بکار می‌برید درست خواندنش دشوار شده زیرا دانسته نیست بکدام وزن بخوانیم. مثلا دانسته نیست کلمه‌های دژ آگاه و خستوان چگونه خوانده شود.

از نامه آقای ضیاء مقدم

پرچم: این از کمیهای خطت که همگی میدانیم. ولی ما نیز پس از این در فرهنگی که برای این کلمه‌ها در پشت جلد مهنامه می‌نویسیم باید وزن آنها را

نیز (اگر نیاز هست) باز نماییم. «دژ» با پیش دال «خستوان» با زبر خاء است^۱.

روزبه یا جشن

در شماره ۲۴۵ پرچم زیرگفتار «يك نشست فراموش نشدنی» مرقوم شده بود چون در فارسی برای عید نامی نداریم «بهر روز» را بآن معنی برمی‌گزینیم و چنین نهاده شد که هر که را ایرادی یا پیشنهاد دیگری هست در نشست‌های دیگر بمیان آورد. این است می‌نویسد در میان کردان که زبانشان ماخوذ از اصل ریشه فارسی باستانی است عید را جزن می‌گویند و شاید همان جشن باشد ولی چون کلمه ایست آریایی گرفته شود.

عمادی

پرچم: بنویسنده دانشمند سپاس می‌گزاریم و آنچه نوشته راست است. ولی چون بواژه جشن در معنی خودش نیاز مندیم، (زیرا جشن از عید جداست و چه بسا یکروز عید باشد و جشن نگیرند و یکروزی عید نباشد و جشن گیرند). از اینرو باید برای آن واژه دیگری داشته باشیم و ما برای آن «روزبه» را برگزیدیم که امسال در کارتهای نوروزی بکار بردیم و شناخته گردید^۲.

در پیرامون زبان پرچم

برخی از خوانندگان گله می‌کنند که کلمه‌های نوینی که شما در گفتارهای

۱- پرچم نیمه ماهه: ۱۶۸

۲- پرچم نیمه ماهه: ۶۴

خود بکار میبیرید زبان مهنامه را دشوار می گرداند که بسیاری از خوانندگان باسانی نمی فهمند. می گوئیم: این راستست. ولی از آنسوی ما نیازمندیم زبان را بیبراییم. این زبان که هست بیماراست و بفهمانیدن همه خواستههای ما توانا نیست. پس چاره آنست که خوانندگان نیز یاوری کنند و گفتارهای این مهنامه را با اندیشه بخوانند، و همچون نوشتههای دیگر نباشد که تند بخوانند و در گذرند. از آنسوی راستست که ما در هر گفتاری کلمه‌های نوینی بکار می بریم ولی چون این کار را کم کم میکنیم و از آنسوی خود شیوه نویسش روان و آسانست که اگر کسی باندیشه بخواند معنی هر کلمه‌ای از خود جمله فهمیده خواهد شد. گذشته از آنکه هر واژه‌ای را در پشت یکی از شماره‌ها معنی می‌کنیم، و چه بسا معنی يك واژه را در توی پاراتس در پهلویش می‌گذاریم. بهر حال خوانندگان نیز باید در این باره از یاوری باز نایستند. باید بداستان پیراستن زبان ارج گزارده دل بستگی بآن نشان دهند.

در پیرامون زبان - شماره‌ها

۱- در راه بسامان کردن زبان، درست گردانیدن شماره‌ها بهمانگونه که در پرچم نیمه ماهه سوم آمده است بسیار بجا و درست است. من بارها در نوشته‌های فارسی نو آموزان بیگانه دو صد را بجای دویست سه صد را بجای سیصد و پنج صد را بجای پانصد دیده‌ام که میتوان گفت چون آنان هنوز درست بزبان فارسی کنونی (نابسامانی آن) خونگرفته‌اند به پیروی از سامان زبان خود شماره‌ها را درست تر بکار میبرند.

۲- چنانچه نوشته‌اید با سیزده واژه میتوانیم در شمارش، تا آنچه بخواهیم

پیش رویم. خوبست تلفظ واژه‌های يك و چهار و شش را که اندکی اختلاف در میان است هم درست کنید که آیا يك با زبر (ی) گفته شود یا با زیر (ی) چهار بنویسیم یا چار شش یا شیش.

۳- در کسر (بگفته فرهنگستان برخه) آیا بهترینست بجای (ام) از پسوند ك سود جویم مانند دودك (دودهم) و سه هنتك (سه هفتم).

آبادان - شیشه‌گر

پرچم: درباره واژه‌های يك. چهار. شش و هرچه مانند آنهاست ما باید پیروی از انبوه مردم نماییم و آنچه میان ایشان رواج میدارد بپذیریم و باین کار باید در میان دیگر گردانیدن الفباء (که بیاری خدا آنرا بکار خواهیم بست) پردازیم.

درباره «دودهم» و مانند آن مانوشته بودیم که در فارسی بجای آن «دودھیک» می‌گفته‌اند و همچنین در مانند‌هایش و اینست در آنباره کار روشنست^۱.

شاپ - شیرین

در فردوس نائیکه از شیر درست می‌کنند می‌گویند: «شیرمال» است یعنی با شیرمالش داده شده. آیا میتوان «شیرین» را در معنی معروف خود بکار برد و برای چیزهاییکه با شیر ساخته میشود «شیرمال» را اختیار کرد یا نه؟

فردوس - پاکباز

پرچم: به «شیرمال» در همان معنی خودش نیاز متدیم. زیرا چیزیکه با شیر بسازند جز از چیزیکه است که از شیر بسازند. این دو معنی جداست و ما نیز بدو نام نیاز خواهیم داشت. پس باید «شیرین» را در معنی راست خود (ساخته شده

۱- صفحه ۴ پشت جلد شماره ۷ پرچم نیمه ماهه